

مجله زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال اول - پاییز و زمستان ۱۳۸۲

## چند نکته درباره فردوسی و شاهنامه

دکتر محمد رضا اشم‌محصل

دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

در این مقاله به برخی از جاذبه‌های فکری و اعتقادی و رفتاری فردوسی و جنبه‌های هنری شاهنامه پرداخته شده است. عشق به جاودانگی ایران، شناخت قوم ایرانی و نیازها و آرزوهایشان، ستایش خداوند به عنوان خالق جان و خرد سرسپردگی به خاندان رسالت و امامت، تأکید بر شرافت انسانی، بیدار کردن حس ملیت ایرانی در مقابل بازگشت به عصبیت جاهلی حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و ستایش احساس مشترک و شعور جمعی ایرانیان در پیوند با نیکی و برخورد با بدی از جمله این جاذبه‌هاست که با دقت و امانت در داستان‌های شاهنامه نقل می‌شود. زبان ساده و صمیمی، توصیف کوتاه و با شکوه صحنه‌ها و القای عواطف انسانی، تناسب اجزای کلام و ارتباط میان لفظ و موضوع، ابهام ذهنی، اغراق هنرمندانه برای ایجاد تناسب میان توصیف با موضوع حماسه و توان قهرمان و کاربرد استشهادی یا تأکیدی آیات و احادیث - که برای پرهیز از تعارض جاذبه‌ها، صراحت را در کاربرد آنها مجاز نمی‌داند و بی‌هیچ اشاره خاصی از آن درمی‌گذرد - از جمله جلوه‌های هنری شاهنامه فردوسی است.

**واژگان کلیدی:** هویت ملی، هویت فکری و فرهنگی، هنر، حماسه، شاهنامه

## مقدمه

هر ملت شناسنامه‌ای دارد و هویتی که اگر در طول قرن‌ها شکل گرفته اما منحصر و محدود به زمانی خاص نیست بلکه مبنای قومیت آنها و انگیزه‌بخش تلاش‌هایشان در طول زمان است. بخش عمده این شناسنامه پایگاه‌های اعتقادی، فکری و ملی آنهاست که بیشتر در آثار بزرگان ادب و فرهنگ جلوه می‌کنند و کمال می‌یابد. بنابراین احترام به این بزرگان و تجلیل از کارهایشان پیش از آن که یک مسأله فردی باشد ارج‌گزاری به هویت علمی و فرهنگی آن ملت و بزرگداشت اندیشه‌ها، باورها و دانش‌ها آنهاست.

اهمیت وجودی و گستره شهرت و اعتبار بزرگان هم به آن بخش از شخصیت آنها که سبب پیشرفت‌های اجتماعی بوده بستگی دارد و همین بخش است که آنان را به گروه‌ها، طبقه‌ها ملیتها و ملتها می‌شناساند یا شهرت جهانی می‌بخشد. برخی برابر تخصص علمی فنی یا هنری در میان درس‌خواندگان یا حوزه‌های محدود دانش و دانشمندان شناخته‌اند اما عده‌ای دیگر که شخصیت وجودی، اعتقادی یا هنری فراگیر دارند یا از جهات اخلاقی و تأثیرگذارهای فرهنگی برجستگی یافته‌اند نه تنها مجموعه افراد یک ملت بلکه مردم را گاه در همه زمانها و با همه زبانها شیفته کرده‌اند. فردوسی در این شمار است.

هانری ماسه محقق فرانسوی می‌نویسد: «آدمی هنگامی که پس از خواندن شاهنامه نظری به گنجینه‌های روایت آبا و اجدادی و رسوم باستانی که این کتاب عرضه می‌دارد می‌افکند در می‌یابد که هیچ حماسه ملی نبوغ نژاد خود را با این دقت و صحت منعکس نساخته است. گذشته از آن وقتی که انسان اصالت و عمق احساسات و عظمت اندیشه و شجاعتی را که در شاهنامه نفوذ کرده است در نظر بیاورد براین عقیده می‌شود که شاهنامه متعلق به ایران نیست بلکه به تمام ملت‌های متمدن تعلق دارد.» (ماسه، بی تا: ۳۵)

و زنده‌یاد جلال‌الدین همایی می‌نویسد: «روشن‌ترین ستاره آسمان حکمت و ادب در قرن چهارم و پنجم هجری نابغه شهیر حکیم ابوالقاسم فردوسی، ناظم شاهنامه می‌باشد که نام نامی او ورد زبان مردم عالم است و با شنیدن اسم محبوب وی یک دنیا فضایل اخلاقی مانند وطن‌پرستی، شهامت ادبی، علوهمت و بزرگواری، تعصب ملی و صدها صفات و خصائل پسندیده دیگر در ذهن مصور و در خاطر مجسم می‌گردد و با یاد کردن شاهنامه‌اش که بزرگترین

اثر ادبی و ملی و تاریخی زبان فارسی است بالاترین معجزه ادبی، برترین آیت ادب و بلاغت و هزاران اسرار و دقایق دیگر در روح مرتسم می‌شود.» (همایی، ۱۳۷۰: ۲۹۱)

البته درباره فردوسی سخن بسیار گفته شد اما هنوز هم جای بحث هست و من می‌کوشم به چند نکته از جاذبه‌های عمده اعتقادی، رفتاری فردوسی و جنبه‌های هنری اثر بزرگش «شاهنامه» اشاره‌ای داشته باشم.

### ۱- از جهت فکری و اعتقادی

عمق اندیشه فردوسی و نهایت عاطفه و احساس او در پرستش خداوند با عبارات ساده و تعبیرات لطیف اما گسترده و پرمعنی آشکار می‌شود. او خداوند را تنها به دلیل آفرینش افلاک، مجردات و پدیده‌های مادی و حسی نمی‌ستاید بلکه او را به جهت آفرینندگی جان و خرد بزرگ می‌دارد و بدین عنوان می‌ستاید:

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنما...
ز نام و نشان و گمان بر تراست	نگارنده بر شده پیکرست
به بینندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دوییننده را
نیابد بدو نیز اندیشه را	که او برتر از نام و از جایگاه

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۱۲/۱)

شک نیست که این ستایش نه از دفتر باستان که از گنجینه ذهن وقاد فردوسی است. حکیم معتقد، شیعی مذهب و خردگرا که در آغاز سخن، هدف نهایی را در نظر دارد. چه جان نفخه الهی است که چون در آدم دمیده شد انسان گشت. این نفخه از روح کل است که اذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِيْنَ. (۲۹/حجر)

بزرگداشت آدم و اشرفیت او از این نفخه مایه می‌گیرد و اگر فردوسی کتابش را به نام پروردگار «جان و خرد» آغاز می‌کند هم تبرک جویی و کمال طلبی نام خدای را اراده کرده و هم بیان موضوع کتاب را که بخشی اخلاق انسانی و اثبات استعداد فرهنگی است در نظر دارد.

کهن‌ترین منابع، او را سرسپردۀ خاندان رسالت و امامت دانسته‌اند و اشاره نظامی هم حاکی است که ابیاتی از ابتدای شاهنامه را بر محمود خواندند او را ناخوش آمد که سخن از عدم رویت پروردگار کرده بود و به گفته بدگویان را فضی بود. برابر این بیت:

به بینندگان آفریننده را      نبینی مرنجان دو بیننده را

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۱۲/۱)

عبدالجلیل رازی قزوینی صاحب کتاب النقص او را مسلمانی شیعی مذهب معتقد با ایمانی استوار توصیف می‌کند و اشعاری از خود او در جای جای شاهنامه نماینده ایمان استوار، اخلاق انسانی و اعتقاد درست اوست:

منم بنده اهل بیت نبی      سرافکنده بر خاک پاک وصی

(همان: ج ۱۹/۱)

اگر چشم‌داری به دیگر سرای      به نزد نبی و وصی گیر جای  
گرت زین بدآید گناه من است      چنین است آیین و راه من است

(همان: ج ۲۰/۱)

چه دلیلی گویاتر از این ابیات می‌تواند علاقه شدید فردوسی، ژرفای دل و ایمان استوار او را نشان دهد.

تأکید شاهنامه هم بر شرافت انسانی است او اعتقاد دارد که خداوند انسان را آفریده، به خرد آراسته است تا خدای را بشناسد، طبیعت را رام کند و موجودات را به خدمت گیرد اما ارزش او در این نیروها نیست بلکه در شناخت موقعیت و دریافت شخصیت حقیقی اوست.

ترا از دو گیتی برآورده‌اند      به چندین میانجی پیورده‌اند  
نخستین فطرت پسین شمار      تویی خویشان را به بازی مدار

(همان: ج ۱۶/۱)

و هم در پاسداری خرد که بهترین نعمتهای ایزد و درخشان‌ترین گوهر تابناک تارک انسانیت است. راهنمای او در این جهان و دست گیرنده او در روز رستاخیز:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد      ستایش خرد را به از راه داد  
خرد را و جان را که یارد ستود      و گرم ستایم که یارد شنود؟...

خردرهنمای و خرد راهگشای خرد دست گیر دبه هر دو سرای

(همان: ج ۱۳/۱)

اول توصیه او هم استفاده از خرد، و کوشش در کسب دانش و تجربه است:

به گفتار دانندگان راه جوی      به گیتی بیوی و به هر کس بگوی  
زهردانشی چون سخن بشنوی      از آموختن یک زمان نغنوی

(همان: ج ۱۴/۱)

و هشدار می دهد:

کسی کو خرد را ندارد ز پیش      دلش گردد از کرده خویش ریش  
هشیوار دیوانه خواند و را      همان خویش بیگانه داند و را

(همان: ج ۱۳/۱)

و تأکید می کند که مباد که باد دانش تو را از راه ببرد و مغرور گردی که:

هر آنکه که گویی که دانا شدم      به هر دانشی بر توانا شدم  
چنان دان که نادان تری آن زمان      مشو بر تن خویشان بدگمان

(همان: ج ۱۶/۴)

و از تواناییهای خود در گمان مباش که:

چو گویی که وام خرد تو ختم      همه هر چه باستم آموختم  
یکی نغز بازی کند روزگار      که بنشاندت پیش آموزگار

(همان: ج ۱۶۲۲/۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## ۲- تعادل روانی و شایستگی رفتاری

حکیم توس در هنگامه پراضطرابی که اختلاف مذاهب و برخورد گروهها زمانه را پر آشوب، سرزمینها را متشنج و افراد را نامتعادل می داشت. فرآیند تلاشهای فرهنگی شعوبیان انسان مدار و فرهیختگان ایران دوست را به مدد اندیشه والای خویش در هم بافته و در شاهنامه جاودانه می کند.

او پایه ای برمی افروزد که نه باد و باران گزندش می رساند و نه تازه های روزگار از اهمیت و اعتبار آن می کاهد. او و همفکرانش در اندیشه شخصیت بخشیدن به فرزندان مردمی هستند که

دین اسلام را از جان پذیرا شدند و با جذابیتی که اعتقادات اسلامی داشت و برادری و ایثاری که بین مردم ایجاد شده بود از قید تسلط خودکامگان ساسانی رهایی یافتند اما به فاصله‌ای اندک با حکومت‌های بیگانه مشابهی چون بنی‌امیه و بنی‌عباس مواجه شدند که نه تنها وارث آن ستمکاریها بودند بلکه علاوه بر آن با بازگشت به عصبیتهای جاهلی و طرف‌گیریهای خاص مسلمانان غیرعرب را آزار می‌دادند. طبیعی است که در چنین وضعی انسانی حساس و مستعد چون فردوسی ستایشگر انسان و انسانیت می‌شود و در اندیشه بیدار کردن حس ملی هم‌مردان خود برمی‌آید.

او از دهقانان توس است و دهقانان طبقه‌ای شناخته شده با پیشینه تاریخی فرهنگی ویژه‌اند، خویشکاری آنان حفظ امنیت منطقه و دفاع از ولایت خویش است. فردوسی با برخورداری از تربیت اجتماعی، فرهنگ کهن و پایدار و آگاهیهای سنتی و وظایف ملی نه می‌خواست توهین و تحقیر بیگانگان به فرمانروایی رسیده و متعصب را تحمل کند و نه می‌توانست ملت خود را تحت سلطه بیگانگان ببیند و سکوت نماید. از این رو بهترین وسیله را در آن دید که از طریق شناساندن پیشینه قومی و تاریخی و بزرگداشت اخلاق انسانی آنان را در دریافت شخصیت خویش راهنما گردد. این که شاهنامه را کتابی سفارشی بر مبنای تقاضای محمود غزنوی دانسته یا نوشته‌اند که «شاهنامه به نظم همی کرد تا از صله آن جهاز دخترش را بسازد» غلط محض است، چه، فردوسی در سال ۳۷۰ یا کمی پیش تر نظم شاهنامه را که پیش از او دقیقی آغاز کرده بود پی گرفت - البته نه آن چنان که دقیقی می‌خواست بل آنچنان که پیران خراسان روایت کرده بودند - و اولین نسخه را در سال ۳۸۴ به پایان رسانید.

زهجرت شده سیصد از روزگار چوهشتاد و چهار از برش بر شمار

(همان: ج ۹۵۳/۵)

در حالی که محمود در سال ۳۸۷ یعنی سه سال پس از آن به پادشاهی رسیده است. البته فردوسی در سال ۴۰۱ برای سومین بار نسخه کاملی از شاهنامه را با ستایش از محمود در ابتدای انتهای چند داستان با خود به غزنین برد تا بدانجا فرستاد که محمود به دلایل مذهبی و نژادی و بیش از همه خودخواهی شخصی و حسادت اطرافیان، آن را مورد نظر قرار نداد و حتی در اندیشه دستگیری و مجازات حکیم بود که بنا بر نوشته‌های موجود فردوسی از غزنه به هرات و

سپس به مازندران گریخت و از آنجا به توس آمد و چنانکه شهرت دارد هجو نامه‌ای ساخت که در اصالت ابیاتی از آن شک نیست از جمله:

مراغمز کردندکان پرسخن	به مهرنپی وعلی شدکهن...
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حکایت کنم...
ز بداصل چشم بهی داشتن	بود خاک در دیده انباشتن

(مول، ۱۳۵۶: ۹۸)

### ۳- موضوع شاهنامه

حماسه فردوسی نه مبتنی بر مسائل نژادی است و نه افسانه‌پردازی صرف، او ما را با گذشته‌ای پرافتخار و نبرد حق طلبانه سزاوار آشنا می‌کند که انگیزه آن برخورد بین نیکی و بدی است ایرانیان حق طلبانی نیک اندیش، پاسدار خصلت‌های انسانی و بشارت‌دهنده آزادی و آزادگی‌اند در مقابل آنها دشمن گر چه ذاتاً بد نیست و از جهت نژاد هم از تخمه فریدون است اما پشتیبان ناحق و نیرودهنده آن است. موضوع دشمنی هم بستگی به این دوگانگی دارد یعنی جدا کننده آنها از یکدیگر نه آموزد یا است و نه اصولاً انگیزه زمینی و سرزمینی دارد. بلکه مرز اخلاقی و اعتقادی است و همان مرز جداکننده آنها از یکدیگر است. فردوسی هم ستایشگر همان احساس مشترک و شعور جمعی‌ای است که ایرانیان را با انگیزه‌های نیکی و با گذشتگان نیکو کارشان پیوند می‌دهد و تورانیان را با تهاجم و بدی پیوسته می‌دارد. سخن او کلی است و در حق همه کسانی که عواطف و علائق مشترک را محور دوستی و همکاری کرده باشند و در حفظ آن بکوشند صادق است:

ز بهر برو بوم و فرزند خویش	زن و کودک خرد و پیوند خویش
همه سربه سرتن به کشتن دهیم	از آن به کشور که به دشمن دهیم

(فردوسی، ۱۹۶۶: ج ۱/۲-۱۲۲۱-۱۲۲۲)

این اصل نه محدودیتی دارد و نه متوجه به قومی خاص است. جدالی ازلی است همه زمانی و همه مکانی و عمده‌تر عنصر جاذبه‌بخش حماسه ملی ما نیز همین است.

#### ۴- عشق به جاودانگی ایران

درست است که شاهنامه یک منظومهٔ رزمی است، اما کار فردوسی تنها گزارش حادثه نیست بلکه داستانهایش جلوه‌گاه اندیشه‌های والای انسانی و نمایشگاه رفتاری انسانهای برتری است که خون ریزش دل آنها را در بستر داستانهای جاری کرده تا هموطنانش را در تحرک و تلاش انگیزه دهد. عشقی بی‌منتها به جاودانگی ایران و فرهنگ ملی دارد. دردها، شادیه‌ها و رویدادهای زندگی مردمی را بر سینهٔ تاریخ ثبت کرده که در هر گوشهٔ جهان که باشند با رشتهٔ عاطفی ناپیدای خاطره‌های جمعی به هم وابسته‌اند. همان رشته که هنوز هم تارهای دل تاجیک، ایرانی، افغانی و همهٔ ملیتهای ایرانی و فارسی‌زبان را در چهارگوشهٔ جهان به لرزه درمی‌آورد و از شنیدن نام ایران و شعر حکیم توس شادمان می‌کند که کتابش نسبتنامهٔ خاص قوم ایرانی و ستایندهٔ خصلتهای نیکی است که آنان را در میان ملت‌ها برجسته می‌دارد و تکیه‌گاه تاریخی و توجیه‌کنندهٔ وجود و اصالت آنهاست.

لحظه لحظهٔ این داستانهای طپش‌های قلب نیاکان ما را در خود ثبت کرده است و اگر افسانه هم باشد ارزش آن در شناخت قوم ایرانی از تاریخ بیشتر است زیرا تاریخی است آن‌چنان که باید باشد نه آنچنان که اتفاق افتاده است. تاریخ خرده‌پایان و فرودستانی است که اگرچه در داستانهای چهرهٔ مشخص ندارند اما نیازها و آرزوهایشان را در آراستن آن یاد گرفته‌اند و در تار و پود آن جای داده‌اند. پهلوانان شاهنامه به ویژه رستم تجلی بخش نیازها و آرزوهای این رنج‌کشان است آنچه را نداشته و آرزو می‌کرده‌اند در ترکیب او جای داده‌اند. همچنین این داستانهای زمینهٔ بیان مسائل ارزشی و نکات عبرت‌آموز است، قالبهایی است که می‌تواند ذهن خواننده را از طریق این انگیزه‌ها راهنمایی کند و در دریافت نتیجه توانایی دهد. از نظر او این افسانه‌ها واقعیت است، واقعیتی رمزآلود و رازگونه:

به یکسان روشن‌زمانه مدان

تو این رادروغ و فسانه مدان

دگر بر ره رمز معنی برد

از او هرچه اندر خورد با خرد

(همان: ج ۱/۱۳۴-۱۳۵)

حتی بعضی رمزها را می‌شناساند:

کسی کو ندارد زیزدان سپاس

تو مر دیو را مردم بدشناس



هرآنکو گذشت از ره مردمی	زدیوان شمرشمرش ز آدمی
خرد گربدین گفته هاننگرد	مگرنیک معیش می نشنود
گر او پهلوانی بود زورمند	به باز و ستبر و به بالا بلند
گوان خوان واکوان دیوش مخوان	ابر پهلوانی بگردان زبان

(همان: ج ۲/۱۷۹-۱۸۳)

**۵- دقت و امانت**

فردوسی در نقل داستانها، حفظ موضوعها و در نظر گرفتن ساختار کلی حتی رعایت جزئیات حوادث و سواس عجیب دارد که گاه در سخن بازگو می کند:

سر آوردم این رزم کاموس نیز	درازاست و نفتاد از او یک پیشیز
گراز داستان یک سخن کم بدی	روان مرا جای ماتم بدی

امانت داری به او اجازه نمی دهد که در داستانها دخالت کند یا بخش هایی را حذف نماید ولی عدم علاقه خود را به صورتی هنری اما صریح بیان می کند:

گذشتیم از این سد اسکندری	همه بهتری یاد و نیک اختری
سپاس از خداوند خورشید و ماه	که رستم ز بوزر جمهروز شاه

(همان: ج ۴/۲۰۰۴)

از مصداقهای دیگر، امانت داری و اعتقاد او آن است که حق دقیقی و فضل تقدّم او را با ذکر اشعارش رعایت می کند و حتی به ابیات اندکش جاودانگی می بخشد. دقیقی در نظر او جوانی گشاده زبان، دانا و سخنگوی است که عادات نکوهیده دارد و بالاخره هم جان بر سر آن می گذارد:

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان ...
جوانیش راخوی بد یار بود	ابا بد همیشه به پیکار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ	نهادش به سربریکی تیره ترگ ...
یکایک از او بخت برگشته شد	به دست یکی بنده بر، کشته شد

(همان: ج ۱/۱۴۹)

### ۶- جنبه‌های هنری

ممکن است خواننده تصور کند که کتابی بدین عظمت و موضوعی بدین وسعت نمی‌تواند از جهات هنری برجستگی خاص داشته باشد. اما در عین این که حماسه جای صنعت پردازی نیست و بیان حماسی هم اقتضای هنر نمایه‌های ساختگی را ندارد اما فردوسی در شرح حوادث از صنایع ساده برای نشان دادن حالتها، نمایش لحظه‌ها، توصیف صحنه‌ها و القای عواطف انسانی بهره می‌برد در حدی که خواننده را از غرض اصلی باز ندارد. او به خوبی از جاذبه موضوع و سحر کلام خویش آگاهی دارد بنابراین تناسب را در تنظیم و ترکیب اجزای کلام و ایجاد ارتباط بین لفظ و موضوع رعایت می‌کند. یعنی واژه‌هایی را به کار می‌گیرد که بیشترین بار عاطفی را در پذیرش و تأثیر داشته باشد. در این راستا توصیف مهم‌ترین میدان هنرنمایی او است.

توصیف‌هایش کوتاه اما زیبا، رساننده و پرجاذبه است. مثلاً در وصف صبح:

چو از کوه بفروخت گیتی فروز  
دوزلف شب تیره بگرفت روز  
از آن چادر قیر بیرون کشید  
به دندان لب ماه درخون کشید

(همان: ج ۱۳۶۶/۲)

و از این کوتاه‌تر در توصیف صبح:

چو خورشید رخشان بگسترد پر  
سیه زاغ پیران فرو برد سر

(همان: ج ۱۲۲۴/۱)

و توصیف نسبتاً بلندی که نمایش دقیق رفتار و جلوه دهنده زیبای حالات پهلوان در هنگام تیراندازی است:

گزین کردیک چوبه تیرخندنگ	تهمتن به بند کمر بردچنگ
نهاده بر او چار پر عقاب	یکی تیرالماس پیکان چو آب
به شست اندر آورد تیرخندنگ	کمان را بمالید رستم به چنگ
خروش از خم چرخ چاچی بخاست	براوراست خم کردو چپ کردراست
ز شاخ گوزنان برآمد خروش	چوسوفارش آمد به پهنای گوش

چوبوسید پیکان سر انگشت اوی      گذر کرد از مهره پشت اوی ...  
 کشانی هم اندر زمان جان بسداد      چنان شد که گفتم ز مادر نژاد  
 (همان: ج ۴/۱۹۶-۱۹۷)

هنر دیگر او نوعی ایهام است نه بدان صورت که در دیوان دیگر شاعران می‌بینیم بلکه یک ایهام ذهنی که قرینه‌ای جز یک تصور آنی ندارد و ناشی از شکوه توصیف، جاذبه کلام و برجستگی موضوع است مثلاً خواننده یا شنونده وقتی مسحور استواری و رسایی بیان شده و جاذبه‌های کلامی، او را در ربوده است با شنیدن «خروش از خم چرخ چاچی بخاست» در یک تصور آنی آسمان گسترده نیلگون در نظرش می‌آید و خروش را از آن او می‌پندارد در حالی که منظور گوینده صدای کشیده شدن کمان است، اما ضربه‌های شکوهمند توصیف به خواننده مجال نمی‌دهد تا به تفکر بنشیند و عمق معنی را دریابد انتظار او هم مانع از آن است. او مشتاق است هر چه زودتر از نتیجه کار آگاه شود. فردوسی هم به سائقه هیجان احساسی خویش این ایهام را با ضربه‌های تازه تر تأکید می‌کند.  
 سپهر آن زمان دست او داد بوس.

قضاگفت گیر و قدرگفت ده      فلک گفت احسنت ومه گفت زه

(همان: ج ۴/۱۹۷)

و در اوج تأکید سخن آخر را می‌گوید تا شنونده و خواننده از لذت آگاهی از نتیجه، به معنی اصلی و رفع ایهام ذهنی نپردازد و جاذبه لذت بخش کلام که کامش را شیرین کرده است او را از دریافت منطقی باز دارد:

کشانی هم اندر زمان جان بسداد      تو گفتم که او خود ز مادر نژاد

(همان: ج ۴/۱۹۷)

وسیع‌ترین هنر حماسه‌ها اغراق و مبالغه است اما فردوسی چون برخی شاعران آسمان و ریسمان را به هم نمی‌بافد که شگفتی‌ای آفریده باشد بلکه از اغراق برای ایجاد تناسب بین توصیف با موضوع حماسه و توان قهرمان مدد می‌گیرد و آن را با هنرهای دیگر در هم می‌آمیزد تا کلامش را دلنشین و گیرا کند. مثلاً در معرفی افراسیاب:

بدوگفت زال ای پسرگوش دار	یک امروز باخویشتن هوش دار
که آن ترک در جنگ نراژدهاست	دژ آهنگ و در کینه ابر بلاست
درفشش سیاه است و خفتان سیاه	ز آهنش ساعد ز آهن کلاه
همه روی آهن گرفته به زر	نشانی سیه بسته بر خود بر
از او خویشتن رانگه دار سخت	که مردی دلیر است و بیدار بخت
شود کوه آهن چودریای آب	اگر بشنود نام افراسیاب

(همان: ج ۶۴/۲)

با این توصیف پرشکوه، ذهن آماده می‌شود که شاهد امری عجیب باشد پس با هنرمندی تمام، آرزوی خواننده را بدینسان وصف می‌کند:

چو رستم ورا دید بفشارد ران	به گردن برآورد گرزگران
چو تنگ اندر آورد با او زمین	فرو کرد گرزگران را به‌زین
به بند کمرش اندر آورد چنگ	جدا کردش از پشت زین پلنگ
همی خواست بردنش پیش قباد	دهد روز جنگ نخستینش یاد
ز هنگ سپهدار و چنگ سوار	نیامد دوال کمر پایدار
گسست و به خاک اندر آمد سرش	سواران گرفتند گرد اندرش

(همان: ج ۶۵/۲)

سپهدار ترکان بشد زیر دست یکی باره تیز تک برنشست

(همان: ج ۶۵/۲)

جاذبه کلام و شکوه توصیف در تصویرهای مبالغه‌آمیز و مجازهای بیانی نیست بلکه در ترکیب رنگها، تعدد حرکتها، جزئیات توصیف و دریافتهای معنوی و ذهنی است که افراسیاب را مردی بلند بالا، سیاهپوش و هیبت‌انگیز نشان می‌دهد که سلامت در گریختن از اوست و این مجموعه درهم رفته و برهم بافته است که حالت خاص روانی خواننده یا شنونده را باعث می‌شود و عاطفه او را به خود می‌کشد.

نهایت هنرمندی هم در همین است که خواننده را ناخودآگاه به قدرت کم مانند شخصیت هدایت کند. او نیازی نمی‌بیند که در برابر توصیف افراسیاب و بیان عظمت و بزرگی او کلماتی شکوهمندتر بیابد و رستم را بیش از او بنماید بلکه با روپرو شدن آنها چنگ این کودک نو رسیده را بر کمر بند این پهلوان هیبت‌انگیز استوار می‌کند تا او را با یک حرکت از زمین برگیرد و آهنگ قباد کند چه توصیفی بهتر و گویاتر از این می‌تواند نیرومندی، چابکی و موقع‌شناسی رستم را نشان دهد و این هنر خاص فردوسی در پرداخت صحنه‌هاست.

گل چینی او از قرآن و سنت هم بی‌هیچ صراحت و حتی اشاره رمزی یا کنایی است.

چونیکى کنى نيکى آيد برت بدى رابدى باشد اندر خورت

(همان: ج ۱/۶۷۵)

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا (۷ الاسراء)

اگر باره آهینی به پای سپهرت بساید نمانی به جای  
اگر ز آهنی چرخ بگدازدت چو گشتی کهن باز نوازدت

(همان: ج ۱/۹۷-۹۸)

اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَاِنْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (۷۸ النساء)

نگر تا چه گوید سخن گوی بلخ که باشد سخن گفتن راست تلخ

(همان: ج ۵/۴۹۷)

الحق مرّ

شتاب و بدی کارا هر یمن است پشیمانی ورنج جان و تن است

(همان: ج ۲/۲۵۱۳)

این نوع کاربرد استشهادی یا تأکیدی قرآن و حدیث، خاص فردوسی است و شاید به دلایل اعتقادی این روش را برگزیده است زیرا هم از جاذبه کلام حق و سنت معصومین علیهم السلام آگاه است و هم کششهای داستانی را تجربه کرده و به خوبی می‌شناسد. از این رو برای پرهیز از تعارض جاذبه‌ها صراحت را در کاربرد آیات و احادیث مجاز نمی‌داند و بی‌هیچ اشاره خاص از آن در می‌گذرد.

زبان او در عین سادگی و روانی از استواری خاص برخوردار است و به آرایه‌های طبیعی آراسته، این است که همه کس آن را درمی‌یابد و با دریافت خاص خود از آن متأثر می‌شود. و ترکیبات و ساختارهایی از نوع توازن، تکرار، تضاد و مطابقه و مجموعه آهنگین و متناسب کلام را بر عهده دارد:

فرورفت و بررفت روز نبرد      به‌ماهی‌نم‌خون و برماه‌گرد

(همان: ج ۱/۱۲۶)

تصویرسازیهای هنری او منحصر به ساختارهای لفظی نیست بلکه برخی در تصوّر شکل می‌گیرد و ذهنی است مثلاً:

اگر جز به کام من آید جواب      من‌وگرزومیدان و افراسیاب  
چوبوسید پیکان سرانگشت‌اوی      گذر کرد از مهره پشت اوی

(همان: ج ۴/۱۹۷)

که باید تضاد یا مطابقه را پیدا کرد و نتیجه را دریافت.

### نتیجه

نتیجه این که سخن کوتاه شاهنامه یک دریاست و گرچه آب دریا را به دم نتوان کشید باید فراخور حوصله و توان از آن برگرفت و بهره برد. بیجا نیست که اثر استاد توس از همان ابتدا چنان مورد استقبال قرار گرفت که تومار همه نامه‌های پیش از خود را در هم نوردید و از شاهنامه‌های مسعودی مروزی، ابوعلی بلخی و ابوالموید بلخی و حتی ابومنصوری جز نامی و نشانه‌هایی اندک باقی نگذاشت همچنین بازار همه منظومه‌های حماسی پس از خویش را نیز از رونق انداخت و اینک ده قرن است که تیشه‌های تخریب و تحریف اثری نداشته و بر پایه استوار سنگ بنای استاد توس در هم شکسته است و این حکومت بر دلهاست که شاهنامه را شایستگی نام حماسه ملی می‌دهد و محقق شیفته جان را چنان مشتاق می‌کند که به حق می‌گوید: «اگر تمام ثروت ایران را از عصر محمود غزنوی تاکنون در یک کفّه ترازو قرار دهند و شاهنامه فردوسی را در کفّه دیگر، در پیشگاه خردمندان و صاحب‌دلان جهان این کفّه سنگین‌تر خواهد

بود، زیرا به دست آوردن زر و سیم از منابع دریایی و زمینی به حدّ وفور امکان دارد ولی پدید آمدن شاعری چون فردوسی با آن همه لطف طبع و کمال ذوق که شاهنامه‌ای پردازد و به جهان ادب عرضه دارد محال و ممتنع است.

چنان که هم اکنون هم که ده قرن از زمان او می‌گذرد چونین کسی نیامده است.» (یغمایی، بی تا: ۲۹۵) روانش شاد که شرافتمندانه زیست و مردانه مرد.



## منابع

- ۱- ماسه، هانری (بی تا) فردوسی و حماسهٔ ملی. ترجمه مهدی روشن ضمیر. انتشارات دانشگاه آذرآبادگان.
- ۲- همایی، جلال الدین (۱۳۷۰) نمیرم از این پس که من زنده‌ام. فردوسی نامهٔ مهر. نقل از فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات مدبّر.
- ۳- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۹۶۶) شاهنامه. متن انتقادی تحت نظری. ا. برتلس. مسکو، جلد ۱، ۲، ۴ و ۵.
- ۴- مول، ژول (۱۳۵۶) دیباچه شاهنامه. ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۵- یغمایی، حبیب (بی تا) مجموعه فردوسی و شاهنامه. به کوشش علی دهباشی. تهران.

